

<https://www.aftabekherad.ir>

Future crises, fields of formation and management pattern

Social sector

Received: 2017/05/17

Accepted: 2017/05/31

Abstract

Social change at the boundary of equilibrium and structure may threaten the social system out of the natural state and threaten its survival. The threat of the social system is the boundary of transforming a change into crisis. The main purpose of this article is to understand the emerging crises, the process of influence and the challenges they create for the social system. After explaining the characteristics of the emerging crises and its distinction from other crises and social change, the grounds for their formation have been described. The emerging crises are varied in terms of influence on social spheres. The present article has been compiled in a descriptive-analytical manner based on the sources of social studies, the theories of social systems, and Habermas's view of crises. The present analysis suggests that the social system in Iran is exposed to a set of active and silent threats in the social domain due to the decline in confidence, consensus and social capital and the process of changing the pattern of cohesion. The common aspect of the threats is their ability to influence the legitimacy of the social system (political power). As the emerging crises emerge at the boundary of social divide, the effective approach in preventing or countering them is to strengthen social cohesion.

Keywords: Social change, crisis, emerging crises, trust, consensus, social capital.

بحران‌های آینده، زمینه‌های شکل‌گیری و الگوی مدیریت

بخش اجتماعی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۲/۲۸

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۳/۱۰

چکیده

تغییرات اجتماعی در مرز تعادل و ساختار، ممکن است نظام اجتماعی را از حالت طبیعی خارج و بقای آن را تهدید کنند. تهدید نظام اجتماعی، مرز تبدیل تغییر به بحران است. هدف اصلی این نوشتار، شناخت بحران‌های نوپدید، فرآیند تأثیرگذاری و چالش‌هایی است که برای نظام اجتماعی ایجاد می‌کنند. پس از تبیین ویژگی‌های بحران‌های نوپدید و تمایز آن از سایر بحران‌ها و تغییرات اجتماعی، زمینه‌های شکل‌گیری آنها تشریح شده است. بحران‌های نوپدید بر حسب تأثیرگذاری بر حوزه‌های اجتماعی، متنوع‌اند. نوشتار حاضر به شیوه‌ای توصیفی - تحلیلی با تکیه بر منابع مطالعات اجتماعی، نظریه نظام‌های اجتماعی و دیدگاه هابرماس درباره بحران‌ها گردآوری شده است. تحلیل حاضر، این دیدگاه را مطرح می‌کند که نظام اجتماعی در ایران در روند نوسازی و توسعه اقتصادی - اجتماعی، به دلیل کاهش اعتماد، وفاق و سرمایه اجتماعی و روند تغییر الگوی انسجام، در معرض مجموعه‌ای از تهدیدهای فعال و خاموش در حوزه اجتماعی است. وجه مشترک تهدیدها، قابلیت تأثیرگذاری آنها بر مشروعیت نظام اجتماعی (قدرت سیاسی) است. از آنجا که بحران‌های نوپدید در مرز شکاف اجتماعی پدید می‌آیند، رویکرد مؤثر در پیشگیری یا مقابله با آنها، تقویت انسجام اجتماعی است.

کلیدواژه‌ها: تغییر اجتماعی، بحران، بحران‌های نوپدید، اعتماد، وفاق، سرمایه اجتماعی.

مقدمه و بیان مسئله

امروز تصور غالب از جامعه با تغییر و تحول درآمیخته است. تغییرات به سرعت روی می دهند و طی آن تداوم وضعیت ها و تناوب الگوهای دائمی جریان عادی زندگی با اختلال روبرو می شود؛ به طوری که رویارویی با پیامدهای تغییر به یک پدیده عادی در زندگی اجتماعی تبدیل شده است. تغییرات گاهی خودخواسته و نتیجه برنامه ریزی دولت یا حرکت و تلاش گروه های اجتماعی است، اما برخی تغییرات — گو اینکه نتیجه تصمیمات و اعمال سنجیده اند، ولی بیرون از حدود آگاهی و تسلط برنامه ریزان و آحاد جامعه پدید می آیند و به طور ناگهانی نظم هنجاری جامعه را تهدید می کنند.

تغییرات امروز نسبت به گذشته بسیار متنوع تر و پیچیده تر است و خطرات بیشتری برای جامعه ایجاد کرده است. برخی تغییرات مانند زلزله یا حوادث طبیعی در گذشته نیز قابل شناخت بودند، ولی تغییراتی که در نتیجه گسترش شهرنشینی، فناوری و تدابیر اجتماعی نوین بروز کرده اند، یا پیامد تأثیر قدرت های بین المللی بر مناسبات سراسر جهان اند؛ در شیوه زندگی گذشتگان بازتابی نداشتند.

تغییرات اجتماعی از حیث میزان تأثیرگذاری و پیامدها، اهمیت یکسانی ندارند، از این رو، قضاوت درباره تغییرات و مخاطرات ناشی از آن، وقتی از ابهام بیرون می آید که بدانیم در روند دگرگونی جامعه، دقیقاً چه چیز تغییر می کند؟ این مسئله به همراه پرسش های دیگری درباره عوامل و نیروهایی که تغییرات را به وجود می آورند و نیز، امکان شناسایی زمینه های تغییر و پیش گیری از آن، که در نهایت به شیوه های مؤثر مقابله با تغییر راه می برد، رویکردهای مختلف درباره دگرگونی را شکل می دهد. در هر رویکرد بر اساس نحوه تلقی از عوامل ایجادکننده تغییرات، حدود دگرگونی، دامنه و پیامدهای آن مشخص می شود و راه های مختلفی جهت جلوگیری از گسترش تحولات و شیوه های مقابله با آن تبیین می گردد.

مقابله با دگرگونی ها، به خصوص تغییراتی که نظم عمومی جامعه را مختل یا زیرورو می کند، در حیطه اهداف و حساسیت های مدیریت کلان اجتماعی، یعنی دولت و نظام سیاسی است. از این رو، شناخت زمینه های بروز، ابعاد، پیچیدگی ها، گستردگی دامنه و پیامدهای این تغییرات، همچنین چگونگی مهار و مقابله با آن، مسئله ضروری در اداره جامعه است. معمولاً تجارب و روش های مواجهه با آسیب ها و مخاطرات ناشی از تغییرات در محیط های زیستی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی، با هدف بهره برداری از آن در اداره جامعه گردآوری، ذخیره و به روز رسانی می شود.

مقاله حاضر در جستجوی تبیین انواع خاصی از بحران است که از تغییرات پدیدآمده در زندگی اجتماعی برمی‌خیزند. این بحران‌ها بر زمینه تحولات اجتماعی در دهه‌های اخیر پدید آمده یا مورد توجه قرار گرفته است، به همین دلیل، در ادبیات اجتماعی امروز، بحران‌های جدید یا نوپدید نامیده می‌شوند. بنابراین، نخست ابعاد و ویژگی این دسته از بحران‌ها توصیف می‌شود، در این راه، تأکید بر تمایزگذاری میان تغییرات اجتماعی و بحران اجتماعی، به مفهوم بحران‌های نوپدید منتهی می‌شود؛ سپس، گونه‌شناسی بحران‌های مزبور به همراه زمینه‌های شکل‌گیری و گسترش، آثار و کارکردها و راه‌های پیشگیری و مقابله با آن به اجمال بررسی خواهد شد. چارچوب نظری گفتار که در خلال مطالب تشریح می‌شود، درک گونه‌شناسی بحران‌ها و سایر مباحث مطروحه را تسهیل می‌کند. هدف نهایی مقاله، اشاره به بحران‌هایی است که در چشم‌انداز جامعه ایران قابل شناسایی، یا نشانه‌های پیدایی آن رو به گسترش است.

۱- از تغییر اجتماعی تا بحران‌های نوپدید

۱-۱- تغییر اجتماعی: امروزه، در میان برخی از تحلیل‌گران مسائلی اجتماعی با تمایلی روبرو هستیم که هرگونه تحولی را چنانچه بدیلی برای وضع موجود تصور شود، «بحران» می‌نامند. رشد فزاینده این تمایل در کاربرد واژه بحران، عملاً تبیین مرز میان پیامدهای ناشی از تغییر مانند اختلال، آسیب‌ها و چالش‌ها را با مخاطرات و تهدیدها علیه وضعیت‌های پایدار و نظم اجتماعی دشوار کرده است. از این رو، برای تبیین بحران‌های نوپدید، نخست باید مرز میان تغییرات و بحران را بازشناخت، سپس بر زمینه این شناخت، ابعاد و ویژگی‌های بحران‌های نوپدید را شناسایی کرد.

تغییر اجتماعی، پایه اصلی درک مفهوم بحران اجتماعی است. در اینکه تغییر اجتماعی دقیقاً چیست؟ اتفاق نظری دیده نمی‌شود. پژوهندگان علوم اجتماعی، تغییر اجتماعی را با معیار دگرگونی برخی شاخص‌ها می‌سنجند و تعریف می‌کنند. در نظر ویلبرت مور (نویسنده کتاب تغییر اجتماعی)، تغییر الگوهای رفتاری و فرهنگ اعم از هنجارها و ارزش‌هاست و از دید گیدنز، تغییر در نهادهای اساسی جامعه طی یک دوره معین بیانگر تغییر اجتماعی است. ریتزر، بر تغییر روابط میان افراد، گروه‌ها، سازمان‌ها و فرهنگ تأکید می‌کند؛ و فارلی، تغییرات اجتماعی را با تغییر در الگوهای رفتار، روابط اجتماعی، نهادها و ساختارها می‌سنجد (غفاری و ابراهیمی، ۱۳۸۹، ۲۰-۱۹).

گی روشه، در تعریف تغییر اجتماعی بر چهار ویژگی پدیده‌ها تأکید می‌گذارد: نخست، اجتماعی بودن چنان که یک جامعه یا بخشی از آن را در بر گیرد؛ دوم، تأثیرگذاری بر ساخت

و کل سازمان اجتماعی؛ سوم، قابلیت بازشناسی جریان تغییر در طول زمان؛ و چهارم، تداوم داشتن، نه سطحی و زودگذر بودن؛ وی نتیجه می‌گیرد که «تغییر اجتماعی در جریان تاریخی یک جامعه اثر می‌گذارد» (روشه، ۱۳۸۴: ۳۰-۲۹).

در قرن بیستم، دو نظریه متفاوت درباره نوسازی، نیروهای مولد و پیامدهای آن مطرح شد که مبنای درک تحولات، تغییرات اجتماعی و تمایز میان پیامدهای آن است. مطابق نظریه اول، توسعه نیافتگی پیامد خصوصیات داخلی کشورها است، از این رو، ارزش‌های سنتی تغییرپذیرند و باید با ارزش‌های مدرن جایگزین شوند. این نظریه تغییرات ارزشی و فرهنگی — اجتماعی را نه تنها مفید، بلکه حتمی و ضروری می‌داند (اینگلهارت و ولزل، ۱۳۸۹: ۴۲). ولی هانتینگتون، پوتنام و فوکایاما «عنوان می‌کنند که سنت‌های فرهنگی به طور قابل ملاحظه‌ای پایدار بوده و رفتار اقتصادی و سیاسی امروزه جوامع را شکل می‌دهند (همان: ۴۴).

تردید نیست که همه تغییرات را نمی‌توان یکسان ارزیابی نمود. برخی از تغییرات به‌هنگارند و برخی دیگر، نابه‌هنگار^۱. دو تصور متفاوت از جامعه، مبنای تمایز وجه به‌هنگار یا نابه‌هنگار تغییرات است. اگر جامعه به مثابه یک نظام کنترل تنش در نظر گرفته شود، تغییرات نه تنها مسئله‌ساز نیستند، بلکه طبیعی جلوه می‌کنند، اما اگر جامعه یک نظام خود-تعادل تصور شود، آنگاه تغییرات منشأ آشفتگی و ناهماهنگی تعادل جامعه است (مور، ۱۳۸۱: ۱۸).

درست این است که جامعه به مثابه یک موجود اندام‌وار، ساختارمند و پیچیده‌ای در نظر گرفته شود که گاه جنبه ایستا دارد و گاه می‌تواند تنش‌های سیستمی را مهار کند. از این دیدگاه، تغییر اجتماعی لزوماً پدیده‌ای نابه‌هنگار نیست، بلکه در بسیاری از موارد پدیده‌ای مثبت است که برای نیل به آن برنامه‌ریزی و تلاش‌های زیادی صورت می‌گیرد و غالباً دولت‌ها، نقش مؤثری در برنامه‌ریزی برای ایجاد و مدیریت تغییرات ایفا می‌کنند. گذار از جامعه سنتی به شهرنشینی، دستیابی به تکنولوژی و دانش فنی، سیاست آموزش، تغییرات نسلی و... از جمله پروژه‌ها و برنامه‌هایی است که معمولاً زیر نظر کارگزاران اجرایی دنبال می‌شود و تغییرات اجتماعی گسترده‌ای ایجاد می‌کند.

تغییرات به‌هنگار، به انطباق جامعه با محیط و در نتیجه بقای آن یاری می‌رساند و برعکس، تغییرات نابه‌هنگار مانع از انطباق جامعه با شرایط جدید می‌شود و مخاطرات علیه

۱. مفاهیم به‌هنگار و نابه‌هنگار، همواره سویه نسبی دارند و پیامدهای تغییرات را از دید حافظان وضع موجود و نیروهای بهره‌مند از تغییرات توصیف می‌کنند. برای نمونه تغییرات ساختی انقلاب اسلامی از دید نیروهای حامی سلطنت «نابه‌هنگار»، اما از دید انقلابیون وقت «به‌هنگار» تلقی می‌شوند.

بقای آن را تشدید می‌کند. شاید تمایز مفهومی پارسونز میان «تغییر تعادلی» و «تغییر ساختی»، به درک دوگانه تغییرات، بیشتر کمک کند. در تغییر تعادلی، بدون اینکه تغییری در سیستم اجتماعی پدید آید، تعادل جدیدی به جای تعادل موجود حادث می‌شود (روشه، ۱۳۸۴: ۲۷). مانند وقتی که یک رژیم استعماری در مواجهه با موقعیت‌ها و مشکلات، به تغییراتی تن می‌دهد که نه ذات و نه نظام ارزشی آن را دگرگون کند (همان). اما در تغییر ساختی، بر اثر نیرومندی عامل تغییر یا فشار خارجی، کل سیستم عمیقاً دگرگون می‌شود. به طوری که سیستمی کاملاً متفاوت به جای سیستم قبلی روی کار می‌آید (همان).

معمولاً زمانی بر سویه ناهنجار تغییر اجتماعی تأکید می‌کنند که آثار و پیامدهای تغییر، خلاف انتظار بوده، یا هزینه‌ای بیشتر از توانایی پذیرندگان تغییر بر آنها تحمیل می‌گرداند. در این صورت، تغییر اجتماعی به بروز گسست در نظم اجتماعی منجر می‌شود. تغییرات نامتوازن در سطح جامعه، تضعیف ارزش‌ها، عرف‌ها و هنجارهای اجتماعی، تخفیف سرمایه اجتماعی، دگرگونی شرایط زیست‌محیطی و بروز تغییر در بافت جمعیتی از جمله عوامل و نشانه‌های منفی تغییرات اجتماعی است. برخی از آثار منفی تغییر اجتماعی، قابل پیشگیری و التیام‌اند. از این نظر، دستاورد برخی کشورها طی سده گذشته در مقابله با آثار و پیامدهای منفی و زیان‌بار تغییرات اجتماعی، قابل بهره‌برداری است. اما در مواقعی پیامدهای منفی دگرگونی اجتماعی قابل کنترل و پیشگیری نیست. مفهوم بحران برای اشاره به تغییراتی به کار می‌رود که در نتیجه آن، تداوم اجتماعی مختل شده و بقای جامعه در معرض تهدید قرار گرفته است.

۱-۲- بحران: واژه بحران^۱ که از سده هجدهم به تدریج در مباحث سیاسی و اجتماعی رایج گردیده است^۲، در کاربردهای جاری فاقد مرز روشنی با مفاهیم تغییر، تهدید و آسیب است. در زبان‌های لاتین، خاستگاه واژه بحران را به دو واژه *Krisis* و *Krinein* برمی‌گردانند. نخستین واژه همزمان بر دو مفهوم *Crisis* و *Critique* (نقد و سنجش) دلالت می‌کند. واژه دوم در معانی جدا کردن، قضاوت کردن، تشخیص دادن و فهمیدن به کار می‌رود. بحران در علم پزشکی نقطه عطف یا چرخش بیماری بین بهبودی یا مرگ است. گاه در کاربردهای عام بحران، به ویژه برای تأکید بر وضعیت بحرانی، معنای قضاوت کردن و تشخیص دادن (کاربرد پزشکی) با یکدیگر ترکیب می‌شوند (نوذری، ۱۳۸۴: ۴۵-۴۴).

^۱. Crisis

^۲. برای آگاهی از تحولات معنایی واژه *Crisis* یا بحران، نگاه کنید به مقاله بحران و تهدیدهای اجتماعی، حسینی نوذری، فصلنامه رفاه اجتماعی، شماره ۱۶. نویسنده در این مقاله، معانی مختلف بحران را از پاره‌ای منابع انگلیسی گردآوری و نقل کرده است.

تعریف‌های ارائه شده از بحران، برحسب شرایط پیدایش، نیروی تأثیرگذار و پیامدها بسیار متنوع است. در متداول‌ترین تعریف، بحران‌های طبیعی، فاجعه‌های انسانی و بحران‌های سازمان‌یافته از یکدیگر تفکیک شده‌اند. در بحران‌های طبیعی، مانند زلزله، سونامی، جاری شدن سیل و نظایر آن هرچند عوامل انسانی بی‌تأثیر نیستند، اما نیروهای طبیعی نقش اصلی در وقوع آن دارند. در فاجعه‌های انسانی مانند آتش‌سوزی، تصادفات، نشست زمین و ... که گاه ممکن است جمع یا گروه اجتماعی را تا مرز بحران و نابودی پیش براند، نقش یا اراده عامل انسانی مفروض نگردیده است، گرچه ممکن است کلیت رخداد از کوتاهی و قصور عامل انسانی یا سازمانی حکایت کند. بحران‌های سازمانی مانند جنگ و یا عملیات تروریستی اغلب به صورت سازمان‌یافته بروز می‌کنند و قصد عامل یا گروه انسانی در آن مفروض است. همه این بحران‌ها در سه ویژگی مشترک‌اند: ۱. به طور ناگهانی رخ می‌دهند، به تعبیر واینر و کان، چرخشی ناگهانی در یک روند طبیعی است (کاظمی، ۱۳۶۶: ۱۳)؛ ۲. مخاطره‌آمیزاند و گروه یا جامعه را تا مرز نابودی تهدید می‌کنند؛ ۳. آثار و نتایج آن دارای تداوم زمانی است.

نگرش درباره بحران بر حسب زاویه دید نیز متفاوت است، ممکن است دولت وضعیتی را بحران بداند و تدابیر لازم برای مقابله با آن را تمهید کند، اما از دید مردم آن وضعیت بحرانی نباشد (بوزان، ۱۳۷۸: ۶۵). در صورتی که تلقی دولت و مردم از یک وضعیت همانند نباشد، احتمال آن هست که تصمیمات دولت برای مقابله با وضعیت بحرانی با حمایت مردم روبرو نشود.

در یک دسته‌بندی رایج، سه گونه اصلی بحران عبارت‌اند از: بحران‌های ساختاری (سیستمی یا بحران در نظام)، بحران تصمیم‌گیری حکومتی و بحران‌های رویارویی بین‌المللی (نوذری، ۱۳۸۴: ۴۷). در بحران ساختاری، ثبات نظام^۱ یا زیرنظام‌ها در اثر وارد آمدن ضربات کوبنده تهدید می‌شود و زمینه بی‌ثباتی نظام فراهم می‌آید. بحران تصمیم‌گیری بر عملکرد نظام اثر گذارده و کارآمدی آن را کاهش می‌دهد. و سرانجام، بحران رویارویی در اثر تشدید تعارض و تضاد حادث می‌شود.

در این دسته‌بندی، تأثیر بحران بر حوزه‌های سیاسی و اجتماعی را نمی‌توان از هم متمایز ساخت. تفکیک بحران‌ها بر حسب حوزه‌های سیاسی و اجتماعی، مبنای نظری روشنی ندارد.

۱. مراد از نظام در گفتار حاضر، نظام کلان اجتماعی است که به گونه‌ای انتزاعی زیرنظام‌ها، ساختارها، نهادها، گروه‌ها و کلیه عناصر و اجزای جامعه را در برمی‌گیرد، به روابط و مناسبات میان آنها نظم می‌دهد و فضای حیاتی لازم برای همکاری و ستیزه‌های میان آنها را فراهم می‌کند. دولت و نظام سیاسی با اشراف بر عملکرد اجزای درونی نظام و تقویت عوامل مقاومت، دفاع از نظم مستقر و موجودیت نظام را تسهیل می‌کند.

نوذری در تحقیق و گردآوری کاربردها و تعاریف بحران، تأکید می‌کند اصطلاح بحران اجتماعی^۱ در منابع انگلیسی‌زبان فاقد پیشینه روشن و شناخته‌ای است (نوذری، ۱۳۸۴: ۴۷). عدم فاصله‌گذاری بحران در حوزه‌های اجتماعی و سیاسی، یک رویکرد روش‌شناسی است و بر این فرض پایه‌ای استوار است که عملکرد این حوزه‌ها چنان از یکدیگر تأثیر می‌پذیرند که نمی‌توان از سرایت یافتن عوامل تهدید و آسیب‌شناسی از یک حوزه به دیگری جلوگیری کرد. به عبارت دیگر، وقوع بحران در سطوح خرد و کلان، همواره بر مناسبات اجتماعی تأثیرگذار است. همین پیوستگی بحران در زیرنظام‌های سطح کلان و خرد، یعنی حوزه‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی، مبنای روش‌شناسی تمایز بحران‌های نوپدید از بحران در مفهوم عام است.

۱-۳- بحران‌های نوپدید: بحران در مفهوم جدید، پدیده‌ای است که در نسبت با موانعی که در برابر موجودیت و بقای نظام ایجاد می‌کند، تعریف می‌شود. به صرف در نظر گرفتن اینکه نشانگان این نوع بحران در جامعه آشکار می‌شود، نمی‌توان آن را از گونه‌های دیگر بحران متمایز و ذیل بحران‌های اجتماعی دسته‌بندی کرد. بنابراین، تفکیک بحران اجتماعی از بحران سیاسی، فاقد مبنای روشن روش‌شناسی است. زیرا همه بحران‌ها خواه اجتماعی یا اقتصادی، در نهایت نظام یا ساختارها و یا ثبات سیاسی را تهدید می‌کنند. بنابراین، وضعیتی که آثار و پیامدهای آن به سوی نظام سیاسی برنگردد و در سطح نظم‌گونه‌ها و خرده‌نظام‌های اجتماعی متوقف شود، در نهایت یک تغییر است، نه بحران. توجه به نقش عوامل مؤثر در شکل‌گیری، کارگزاران و پیامدها در توصیف بحران‌های نوپدید، تمایز آن را با انواع دیگر بحران، از قبیل بحران‌های طبیعی، سوانح انسانی و نیز بحران‌های بین‌المللی نشان می‌دهد. در چارچوب دیدگاه مبتنی بر پیوستگی بحران‌ها، ملاک تمایز بحران‌های نوپدید از بحران‌های عام، نحوه تأثیرگذاری آن بر پیکره جامعه نیست، بلکه منشأ و نحوه شکل‌گیری آن است. اگر گفته شود بحران‌های نوپدید موجودیت سیاسی جامعه را تهدید می‌کنند، در مقابل می‌توان بر کارکرد تهدیدهای نظامی خارجی اشاره کرد که چنین کارکردی دارند ولی بحران در مفهوم نوپدید نیستند. به طور کلی، بحران‌های نوپدید در ویژگی‌های زیر مشترک‌اند:

۱. بر خلاف بحران‌های طبیعی که زندگی انسانی را تهدید می‌کنند، بحران‌های نوپدید تداوم نظام اجتماعی را به چالش می‌گیرند؛

۲. بحران‌های نوپدید از تغییر و دگرگونی در روابط و مناسبات انسانی، ارزش‌ها، هنجارها و الگوهای کنش پدید می‌آیند؛

۱. Social Crisis

۳. از آنجا که تغییرات بحران‌های نوپدید، نه یکباره و به‌طور ناگهانی، بلکه تدریجی و در مناسبات و روابط میان افراد و گروه‌های اجتماعی ظهور می‌کند، به آسانی قابل تشخیص نیستند؛

۴. بحران‌های نوپدید وجه مشروعیت‌بخش نظام اجتماعی (قدرت سیاسی) را تضعیف می‌کنند و آن را از بازتولید انگیزه‌های عمومی کنش باز می‌دارند.

۵. این نوع بحران‌ها ساخت هنجاری و یا الگوهای رفتاری نوینی را جایگزین می‌کنند که با آنچه در ساحت فرهنگی و نظام اجتماعی جریان داشته انطباق ندارد و بعضاً مغایرت دارد. بحران‌های نوپدید از مناسبات، روابط اجتماعی، نیروها و نهادهای نوین و تحول‌یافته درون جامعه^۱ منشأ می‌گیرند و نظام اجتماعی — فرهنگی جامعه را از ایجاد کارکردهای مناسب بازمی‌دارند. از آنجا که نظام اجتماعی — فرهنگی با جلب حمایت و وفاداری در واقع مقوم نظام سیاسی است، گسترش این بحران‌ها در نهایت تداوم نظم سیاسی را تهدید می‌کند.

در بحران‌های نوپدید، نقش عوامل معنابخش و ایدئولوژیک، ارزش‌ها، کارکرد عناصر هویتی، الگوهای کنش، سبک زندگی و مصرف واجد اهمیت است. برای نمونه، نحوه تولید، تکثیر و توزیع عناصر و معناها کنش‌برانگیز در بافت اجتماعی، خصلت انحصاری بحران‌های نوپدید در حوزه خانواده را متعین می‌گرداند. از این دیدگاه، می‌توان توضیح داد که چرا و چگونه در میان اعضای طبقه متوسط شهری، الگوهایی چون تک‌فرزندی، ازدواج سفید، مصرف تجملی، رفاه‌طلبی، ارتباطات خارج از عرف و اخلاق و نظایر آن رو به رشد است و گسترش آن چه تبعاتی برای الگوی سبک زندگی، هویت اجتماعی و پایداری ارزش‌های قوام‌بخش هنجارها و نظام سیاسی دارد؛ در حالی که اعضای طبقات متوسط سنتی، نیروهای ارزشی، اقشار مذهبی و ... این الگوها را نپذیرفته و وارد سبک زندگی و مصرف خود نکرده‌اند.

۲- زمینه‌های شکل‌گیری و تأثیرگذاری

۲-۱- دیدگاه نظری: از آنجا که بحران‌های نوپدید بر زمینه نظام اجتماعی به وجود می‌آیند و کارکرد واحد یا واحدهای نظام را دگرگون می‌کنند، هر دیدگاهی برای تحلیل بحران‌های نوپدید، باید بتواند وضعیت ساختی و دگرگونی نظام اجتماعی را در پیوند با هم تبیین کند. این سخن، نه تنها مُشعرِ بدان است که بحران‌های نوپدید، وضعیت پایدار نظام

۱. تأکید بر منشأ اجتماعی بحران‌های نوپدید، تأثیرپذیری از عوامل خارجی و الگوهای جهانی و لاجرم پیچیدگی فرآیند شکل‌گیری و بروز آن را نفی نمی‌کند. عوامل خارجی مانند الگوها، مدها، ارزش‌ها و غیره، از مجاری پذیرش اجتماعی می‌توانند بر فرآیند شکل‌گیری بحران‌های نوپدید تأثیر نهند.

اجتماعی را به سوی دگرگونی و زوال سوق می‌دهند، بلکه به طور تואمان بر تأثیر عامل دگرگونی در شکل‌گیری بحران‌های نوپدید تأکید دارد. در واقع، زمینه‌های شکل‌گیری بحران زمانی شناخته می‌شود که بتوان وضعیت پایدار نظام اجتماعی را با توجه به عواملی که گرایش به دگرگونی دارند، تحلیل کرد.

از این دیدگاه، تحلیل پارسونز از ماهیت نظام اجتماعی، خطوط اصلی پیوند میان ثبات ساختارهای نظام اجتماعی و دگرگونی آن را به دست می‌دهد و سرآغاز مناسبی برای بحث حاضر است. نظام اجتماعی در مفهوم کلان، متشکل از افرادی است که: «در وضعیتی که حداقل یک جنبه فیزیکی یا محیطی دارد با یکدیگر کنش متقابل دارند و گرایش به حداکثر رساندن بهره‌مندی، انگیزه آنهاست و روابط آنها با موقعیت‌هایشان، از جمله روابط آنها با یکدیگر، به صورت نظامی از نمادهای فرهنگی — ساختی و مشترک، تعریف و تعبیر شده است» (پارسونز، نقل در: لاور، ۱۳۷۳: ۶۷).

واحدهای نظام اجتماعی در روابط متقابل با یکدیگر از پایین‌ترین سطح (نقش‌ها) تا سطوح بالاتر سازمان یافته‌اند. نظم هنجاری، به الگوهای کنش متقابل در نظام اجتماعی نظم می‌دهد و ارزش‌های مشترک با انسجام بخشیدن به عملکرد واحدها، مرزهای نظام را حفظ می‌کند. تحلیل پارسونز از عناصر کارکردی نظام اجتماعی، سازوکار آن را تبیین می‌کند. هر نظام اجتماعی برای بقای خود، با چالش‌های سازگاری، نیل به هدف، انسجام و انگاره‌سازی (الگوپردازی) روبرو است. به تعبیر پارسونز، عنصر سازگاری، واکنش در برابر تقاضاهای محیط را تنظیم می‌کند، نیل به هدف منوط به بسیج کلیه امکانات نظام است؛ بدون حفظ انسجام، چرخه نظام کامل نمی‌شود و انگاره‌سازی پاسخی به چالش حفظ الگوی ارزشی نظام است. این عناصر با عملکرد چهار واحد ساختی نظام اجتماعی مرتبط‌اند: سازگاری (نقش)، نیل به هدف (اجتماعات) انسجام (هنجارها)، انگاره‌سازی (ارزش‌ها) (همان: ۶۸-۶۷).

کارکرد نظام اجتماعی برآیند پویای درونی واحدهای مختلف آن است. پارسونز با تشریح چهار پویای درونی، وضعیت پایداری و دگرگونی نظام اجتماعی را تبیین می‌کند: ۱. وضعیتی که پویای درونی نظام، وضعیت تعادل را برقرار می‌کنند، ۲. وضعیت رویارویی نظام با تغییرات ساختی و بنیادی، ۳. وضعیتی که نقش و کارکرد پاره‌نظام‌ها (مانند ارزش‌ها) تغییر می‌کند، اما این تغییرات، نمی‌توانند الگوی نظام را دگرگون کنند؛ ۴. تکامل تدریجی که به ارتقای عملکرد نظام و انطباق بهتر آن با شرایط جدید اشاره دارد (همان: ۶۸).

بر زمینه توصیف فرآیند چهارگانه نظام اجتماعی، اکنون می‌توان شرایط پیدایی بحران‌های نوپدید و عملکرد آن را بر نظام اجتماعی تبیین کرد. بحران در این معنا، آشفتگی و اختلال در

ادغام اجتماعی و یکپارچگی نظام است، وضعیتی که در آن اعضای جامعه، «دگرگونی‌های ساختاری را تهدیدی برای تداوم موجودیت خویش بدانند و حس کنند هویت اجتماعی‌شان در معرض خطر است» (آوٹویت، ۱۳۸۶: ۹۵).

هابرماس بر پایه تحلیل کارکردی پارسونز، به توصیف وضعیتی می‌پردازد که تغییرات بنیادی (نوع سوم)، نظام اجتماعی را با بحران روبرو می‌کند. در عملکرد طبیعی نظام اجتماعی، زیرنظام اقتصادی (بنگاه‌ها) کالاها و خدمات را برای کسب سود تولید می‌کند. این فعالیت‌ها تحت اداره زیرنظام سیاسی هدایت می‌شود. دولت برای حفظ نظم و شرایط تداوم فعالیت زیرنظام اقتصادی، بخشی از منافع آن را در بخش اجتماعی توزیع می‌کند (آموزش، رفاه، بهداشت و ...) تا بتواند با جلب رضایت جامعه و تعمیق وفاداری آنها، ایدئولوژی (باورها، الگوهای) مقوم نظم اجتماعی را تقویت کند. به تعبیر هابرماس، این وضعیت «در درون زیرسیستم اجتماعی — فرهنگی» شرط لازم نگهداری تمامی هنجارها، گرایش‌ها، ارزش‌ها و «معانی کنش‌برانگیزی» است که سازگاری جامعه با وضعیت موجود را تضمین می‌کند. هر گونه اختلال در این فرآیند، بقای جامعه را تهدید می‌کند (پیوزی، ۱۳۷۹: ۱۲۶-۱۲۵).

اختلال در فعالیت‌های عادی نظام، زمینه چهار دگرگونی بنیادی را در زیرنظام‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی — فرهنگی فراهم می‌آورد: اقتصادی، عقلانیت، مشروعیت، انگیزش. دگرگونی اقتصادی در روند تولید سرمایه مادی — خدماتی که بنیاد بهره‌مندی جامعه از امکانات رفاهی، آموزشی و ... است منجر می‌شود؛ شکست عقلانیت، روند تصمیم‌گیری و نیل به هدف را مسدود می‌کند؛ زوال مشروعیت، نظام را از ایجاد «انگیزه‌های تعمیم‌یافته» باز می‌دارد و سرانجام فقدان انگیزش، به معنای آن است که نظام فرهنگی دیگر نمی‌تواند معانی کنش‌برانگیزی خلق کند (نوذری، ۱۳۸۴: ۶۱۵). این معانی کنش‌برانگیز به همراه ارزش‌ها و الگوهای کنش، با جلب حمایت افراد و وفاداری آنان، ضامن حفظ نظام اجتماعی و تداوم حیات آن است. همچنین، بحران به گونه‌ای گسترش می‌یابد که نمی‌توان با مهار یکی از آنها، اوضاع را به شرایط عادی برگرداند، زیرا بحران‌ها از یک زیرنظام به زیرنظام دیگر انتقال یافته و تغییر کارکرد پیدا می‌کنند. یعنی مثلاً بحران بیکاری جوانان می‌تواند در آمیختگی با مصرف‌گرایی، ارزش‌های تازه‌ای را در تعارض با ارزش‌های غالب و نهادینه جامعه ایجاد کند که حتی با حل مشکل بیکاری در زیرنظام اقتصادی، دیگر نمی‌توان مانع از گسترش آن ارزش‌ها شد.

از میان دگرگونی‌های چهارگانه بالا، درباره نقش و تأثیر دگرگونی‌های اقتصادی و شکست عقلانیت در شکل‌گیری بحران‌هایی که نظام اجتماعی را تهدید می‌کنند، اتفاق نظر روشنی

وجود دارد. از این رو، در بحث حاضر، به تأثیر زوال مشروعیت و فقدان انگیزش بر شکل‌گیری بحران‌های اجتماعی پرداخته می‌شود.

از نظر هابرماس، مشروعیت به معنی آن است که: «دلایل خوب و درستی در تأیید ادعای یک نظم سیاسی مبنی بر اینکه نظم صحیح و عادلانه است وجود داشته باشد؛ ... مشروعیت یعنی اینکه شایستگی و ارزشمندی یک نظم سیاسی به رسمیت شناخته شود. ... ثبات یک نظم مبتنی بر سلطه، دست کم، بر به رسمیت شناختن عملی آن نیز متکی است» (هاو، ۱۳۸۷: ۷۵).

نظام اجتماعی برای تداوم حیات خود، نیازمند ایجاد وفاداری نسبت به ارزش‌ها، هنجارها و الگوها در میان افراد و گروه‌های اجتماعی و حفظ آن است. قدرت سیاسی که به صورت نیرویی در خدمت منقاسازی و عاملی بازدارنده در برابر کج‌روی عمل می‌کند، ضامن حفظ حیات نظام اجتماعی و نظم سیاسی است. روند حفظ و تداوم نظام زمانی مختل می‌شود که وفاداری ترک بردارد. عوامل مختلفی در حفظ وفاداری جامعه نقش دارند: وابستگی اجتماعی طبقات، گروه‌ها، نسل‌ها از طریق منافع مشترک، همکاری‌های متقابل، ارزش‌ها، ارتباط، تفاهم و ...؛ قوانین و هنجارهای تعمیم‌یافته به منظور برقرار کردن تعادل در رفتار متقابل مردم و گروه‌های اجتماعی با دولت و قدرت سیاسی؛ ارتباط متقابل بخش‌های جامعه از پایین‌ترین سطوح تا بالاترین سطوح؛ افزایش کارآمدی نظام اداری و مدیریت سیاسی — اجتماعی؛ و نظایر آن. وفاداری و انسجام اجتماعی با یکدیگر نسبت مستقیم دارند. هرچه وفاداری نمود بیشتری داشته باشد، انسجام نیز قوی‌تر است. انسجام اجتماعی زمانی رو به کاهش می‌گذارد که افراد و گروه‌های اجتماعی در برابر یکدیگر و نیز در تعامل با دولت و نظام سیاسی از رسیدن به توافق بازمانند.

همچنین، تضعیف نهادها، سنت‌ها و هنجارهای قدیم، بار مسئولیت دولت و نظام سیاسی را برای بازتولید انسجام و تقویت آن سنگین می‌کند. چنانچه دولت به ناگزیر، ناکامی عناصر تضعیف شده در تقویت انسجام اجتماعی را با پیگیری وظایف نهادی دولت مدرن، مانند آموزش و پرورش، تأمین اجتماعی، بهداشت، حمل و نقل، اشتغال، مسکن و ... جبران کند؛ انسجام اجتماعی با دو خطر روبرو خواهد شد: نخست، فاقد پیوندهای عمیق با جامعه است و فرآیندهای جامعه در جهت تقویت آن نیستند؛ و دیگر، افزایش انتظارات به همراه ناتوانی دولت در ارائه خدمات کافی که انسجام اجتماعی را سست می‌کند.

هابرماس در تشریح چنین وضعیتی، بر بحران انگیزش^۱، یا شکست معناهای انگیزه‌بخش تأکید می‌نهد. انگیزش در اینجا به معنای سرچشمه‌های ذهنی رفتار است. شکست معانی کنش‌برانگیز یا بحران انگیزش می‌تواند موجب زوال مشروعیت شود. این وضعیت زمانی روی می‌دهد که نظام اجتماعی - فرهنگی چنان دگرگون شود که برون‌داده‌های آن برای دولت و نظام اجتماعی کژکارکرد یا نامناسب باشد (نوذری، ۱۳۸۶: ۶۱۸). در صورتی که دولت، نقش پرمسئولیتی در حوزه اداره جامعه بر عهده گیرد، با خطر افزایش انتظاراتی روبرو است که از عهده پاسخگویی به آن بر نخواهد آمد.

نظام‌های اجتماعی برای حفظ کارکرد الگوی انگیزشی، بر تعامل میان کارکردهای دولت و جامعه تکیه دارند. هرگونه اختلال و ازهم‌پاشیدگی در این رابطه دوسویه موجب بحران می‌شود. برای نمونه، اگر گروه‌های بهره‌مند از خدمات دولت، خود را از حمایت متقابل - که یکی از اشکال آن مشارکت سیاسی است - بی‌نیاز ببینند، یا شرایط اقتصادی، افراد جامعه را از رقابت‌های شغلی و موقعیتی معطوف به رفاه، فراغت و مصرف‌گرایی باز دارد، شالوده‌های انگیزشی جامعه دچار فرسایش خواهد شد.

الگوهای انگیزشی، ترکیبی از سنت‌های مذهبی، عرف‌ها و هنجارهای اخلاقی است که امروزه بر زمینه شکاف سنت - مدرنیته در جامعه‌های مختلف ممکن است با عناصری از فردیت و فایده‌گرایی درآمیخته باشد. به این معنا، دو وضعیت زیر، می‌تواند شکست معناهای انگیزشی را تبیین کند: نخست، وجوه معنایی سنت در میان بخشی از جامعه یا برخی از گروه‌ها فاقد توانایی خلق پویای انگیزشی است؛ دوم، بخش سنت‌گرای جامعه وجوه معنایی مدرنیته را نمی‌پذیرد و پس می‌زند. در هر دو حالت، وضعیتی پیش رو است که در آن، از یک سو، منابع و معنایی که انگیزش را ایجاد می‌کنند در معرض فرسایش قرار خواهند گرفت؛ و از سوی دیگر، منطق توسعه و تکامل ساختارهای هنجاری مانع جایگزینی الگوی کارکردی مناسبی برای ساختارهای فرسوده است.

وابستگی نظام اجتماعی - فرهنگی جامعه به نظام سیاسی - اقتصادی خود عامل مهمی در تشدید وضعیتی است که در آن، شکست معناهای انگیزشی یا بحران انگیزش، به بحران مشروعیت تبدیل می‌شود. از این رو، هابرماس تأکید می‌کند که جداشدن نظام اجتماعی - فرهنگی از نظام سیاسی - اقتصادی یکی از راه‌های پیشگیری از وقوع بحران است. بنابراین، می‌توان برخی پویای‌های اجتماعی در میان گروه‌های اجتماعی و خرده‌فرهنگ‌ها - مانند برخی گروه‌های اجتماعی به شیوه‌های خاصی از مصرف‌گرایی و گذران اوقات فراغت - را

۱. Motivation Crisis

نشانه نوع جدیدی از خودآگاهی دانست که بازتاب تغییر ارزش‌ها و فرآیند جامعه‌پذیری در سطح جامعه است.

جهت‌گیری تغییر و تحولات ایران در دهه‌های گذشته به سوی توسعه اقتصادی و گسترش مناسبات ابزاری — فایده‌گرایانه، — به مانند نقاط مختلف جهان، — بسیاری از مناسبات محلی، سنت‌ها و هنجارهای اجتماعی را دگرگون کرده است. جهت‌گیری کلی این دگرگونی از پیوندهای صمیمانه، پایدار و عام افراد همگون، به سوی پیوندهای سست، انعطاف‌پذیر و خاص میان افراد متفاوت و ناآشنا، روند رو به رشد فردگرایی را در برابر گرایش به منافع جمعی تقویت کرده است. فردگرایی در این مفهوم با تمرکز بر حقوق به جای تکلیف یا وظیفه، علاقه به خود، تأکید بر استقلال و کامیابی فردی و هویت مبتنی بر موفقیت فردی ملازمه دارد. اما جمع‌گرایی بر این فرض مبتنی است که با التزام گروه‌ها به منافع کل، افراد نیز خود را به منافع جمعی ملتزم می‌یابند (اینگلهارت و ولزل، ۱۳۸۹: ۱۹۰).

از این دیدگاه، سه پیامد عمده نوسازی عبارت است از: ۱. رشد ارزش‌های ابراز وجود، ۲. میل به مشارکت‌خواهی در فرآیند اداره جامعه، ۳. رشد تقاضای آزادی انتخاب (اینگلهارت و ولزل، ۱۳۸۹: ۲۳). نشانگرهای ارزش‌های ابراز وجود، در اثر دگرگونی فرهنگی از نظم جمعی به آزادی فردی، از یکپارچگی به تنوع انسانی و از دولت اقتدارگرا به استقلال فردی، پدید می‌آیند. این نشانگرها، میل به مشارکت‌خواهی و افزایش نقش فردی در اداره جامعه را تشدید می‌کند. بنابراین، «نوسازی اجتماعی - اقتصادی موجب شکل‌گیری قابلیت‌های عینی می‌شود که افراد را به گذران زندگی بر اساس انتخاب‌های مستقلانه قادر می‌سازد. رشد تأکید بر ارزش‌های ابراز وجود موجب تقاضا و دفاع مردم از آزادی انتخاب می‌شود و نهادهای دموکراتیک، حقوقی را ایجاد می‌کنند که مردم را در اعمال انتخاب آزاد در فعالیت‌های‌شان محق می‌سازد» (همان: ۲۳). در عین حال، چنگ زدن ارزش‌های فرهنگ انسان‌گرا (با تأکید بر ارزش‌های ابراز وجود) بر سراسر ابعاد زندگی، «به شکل‌گیری مجدد هنجارهای جنسی، نقش‌های جنسیتی، ارزش‌های خانوادگی، دینداری، انگیزه کاری، ارتباط مردم با طبیعت، محیط و فعالیت‌های عمومی و مشارکت سیاسی کمک می‌نمایند» (همان: ۲۴).

بدین‌گونه، در گذار نوسازی از یک‌سو، بستریهای تاریخی در جهت تقویت قدرت بازآفرینی اجتماعی (انگیزش)، نهادها، مناسبات و درون‌های فرهنگ سنتی در برابر تحولات و تغییرات ناشی از نوسازی عمل می‌کند و از سوی دیگر، تلاش نظام سیاسی برای تقویت مشروعیت خود از طریق به خدمت گرفتن منابع و نمادهای جدید بر زمینه تفاوت‌های ارزشی - هنجاری گروه‌های اجتماعی با چالش‌های جدیدی روبرو می‌شود.

برای نمونه، یکپارچگی اجتماعی در سطح کشور با دو رویکرد چالش برانگیز در حوزه اجتماعی و ملی روبرو است. از سویی، تأکید بر هویت‌های مبتنی بر خرده‌فرهنگ‌های فرو ملی رو به گسترش است؛ به تعبیر آمارتیا سن، تعلق قوی به یک گروه، می‌تواند احساس فاصله و واگرایی از گروه‌های دیگر را تقویت کند، «همبستگی در درون گروه، می‌تواند به پروراندن ناسازگاری میان دیگر گروه‌ها کمک کند» (سن، ۱۳۸۸: ۳۳). این مسئله، با توجه به مرزهای سیاسی خاورمیانه که طی آن هویت‌های قومی و نژادی از درون قلمرو سیاسی یک کشور، تا قلب کشورهای همجوار امتداد می‌یابند، انسجام اجتماعی را با خطر ازهم‌پاشی روبرو می‌کند؛ و از سوی دیگر، ایده‌اتساع هویت ملی یا ملی‌گرایی ناب در میان برخی از گروه‌های اجتماعی رو به گسترش نهاده است. رشد این رویکردها، از دو سو، ایده‌انسجام اجتماعی مبتنی بر عناصر فرهنگ غالب را به خطر می‌اندازد.

تضعیف انسجام اجتماعی با کاهش وفاداری و جلب حمایت عمومی، به انحاء مختلف مشروعیت نظام سیاسی را درگیر می‌کند: الف) فاصله گرفتن از ایدئولوژی و ارزش‌های غلب، ب) رویکرد به ایدئولوژی و ارزش‌های رقیب، ج) افزایش انتظارات و مطالباتی فراتر از توانایی و هنجارهای کارکردی دولت؛ — افزایش انتظارات و مطالبات عمومی، دولت را از دو سو با چالش روبرو می‌کند: از یک‌سو، عدم اهتمام جدی برای پاسخگویی به آنها، عملاً دولت را ناکارآمد جلوه می‌دهد؛ و از سوی دیگر، تلاش برای پاسخگویی به آن مطالبات، دولت را از اصول و مبانی ایدئولوژی مشروعیت‌بخش خود نزد حامیان سنتی، دور می‌گرداند. — د) نفوذ ارزش‌ها و هنجارهای متعارض به درون دستگاه ایدئولوژی غلب و نظام فرهنگی (تولیدکننده ارزش‌ها، هنجارها و الگوهای غالب).

۳- گونه‌شناسی بحران‌های نوپدید

تمایزگذاری میان تغییرات اجتماعی، بحران و بحران‌های نوپدید با در نظر گرفتن ویژگی‌های مؤثر و روشن، مسئله اصلی در شناخت انواع بحران‌های نوپدید است. پیش‌تر به ویژگی‌های عمومی بحران و وجه مشترک بحران‌های نوپدید اشاره گردید (بند‌های ۲-۲ و ۲-۳). همین ویژگی‌ها مبنای شناسایی بحران‌های نوپدید هستند. گونه‌شناسی بحران‌های نوپدید بر ملاحظات زیر استوار است: ۱. وضعیت‌های بحرانی یا بحران‌ها در یکدیگر تنیده‌اند و تلاش برای جلوگیری از گسترش بحران در یک حوزه، ممکن است بحران را به حوزه‌های دیگری منتقل کند. برای نمونه، چنانچه دخالت دولت در کنترل و نظارت اجتماعی یا توزیع منابع و فرصت‌ها (با هدف جلوگیری از بحران ناکارآمدی یا اقتصادی)، به حمایت از یک طبقه یا گروه‌های خاصی بینجامد، این رویکرد می‌تواند با کاهش حمایت اجتماعی از دولت، به

بحران مشروعیت دامن زند. ۲. بحران‌های نوپدید الگوها، ارزش‌ها و معانی بدیلی برای کنش ایجاد می‌کند. ۳. هرچه عناصر بحران بیشتر در سطح نظام گسترش یافته باشد، قدرت تهدید کننده آن نیز بیشتر است. ملاحظات بالا، مبنای دسته‌بندی انواع بحران‌های نوپدید به شرح زیر است:

۳-۱- بحران‌های تعمیم‌پذیر: این بحران‌ها بیشترین تنیدگی را در یکدیگر دارند و علاوه بر آنکه کل سیستم یا نظام را درگیر می‌کنند، به روند شکل‌گیری بحران‌های دیگر نیز شتاب می‌دهند. قابلیت تعمیم‌پذیری بحران‌های اعتماد، وفاق و سرمایه اجتماعی در سطح نظام اجتماعی و تأثیر آن بر ازهم گسیختگی انسجام به طور گسترده مورد تأکید قرار گرفته است. از منظر روان‌شناختی، اعتماد، «تشکیل‌دهنده رابطه‌ای است که جهت‌گیری عاطفی - شناختی به سوی دیگران، به سوی دنیای عینی و به سوی هویت شخص از آن سرچشمه می‌گیرد» (گیدنز، ۱۳۸۲: ۶۳). جهت‌گیری عاطفی - شناختی به سوی دیگری سوبیه ارتباطی اعتماد را آشکار می‌کند. از این دیدگاه، اعتماد پیش از ارجاع به مناسبات بیرونی میان افراد و گروه‌ها، یک کنش کلامی است. افراد پیش از آنکه به اعتبار رد و بدل کردن ضمانتی در روابط اعتماد قرار گیرند، از طریق سخن گفتن و محتوای گفتگو درباره سود و زیان ناشی از اعتماد، به این نتیجه می‌رسند که آیا می‌توانند به یکدیگر اعتماد کنند یا نه. افراد بر زمینه «نظامی از قواعد، هنجارها و ارزش‌ها» (زتومکا، ۱۳۸۶: ۱۷۷)، که بر اساس تجارب بادوام و انباشته شده شکل گرفته و فرهنگ اعتماد را تشکیل می‌دهد به یکدیگر اعتماد می‌کنند. فرهنگ اعتماد بیانگر ساختارهایی است که کنش‌های فردی و جمعی اعتماد را ممکن می‌سازد. بنابراین، بحران اعتماد کنش کلامی و ارتباط اجتماعی را مختل می‌کند و مانع از به هم پیوستن افراد در روابط اعتماد می‌شود.

وفاق، از دید هابرماس، عنصر ضروری در توجیه عقلانی دعوی‌های اعتبار است (هاو، ۱۳۸۷: ۶۹). گفتگوی عقلانی دارای پیش‌فرض‌هایی است که هر نوع موجه‌سازی مبتنی بر دلایل غلط را طرد می‌کنند. گفتگوی افراد زمانی به توافق ختم می‌شود که طرفین دلایل یکدیگر را باور کنند و آن را پذیرفتنی و توجیه‌کننده ببینند. بر اساس نظریه هابرماس، هر دلیل یا گفته چهار نوع دعوی اعتبار مطرح می‌کند: فهم‌پذیر بودن، صدق، صداقت و درستی. موجه‌سازی باور به معنای اثبات این دعاوی چهارگانه و پذیرش آن از سوی دیگری یا دیگران است (همان: ۷۴). طبق نظریه هابرماس، مشروعیت‌بخشی، «نوع خاصی از فرآیند موجه‌سازی است و پیوند تنگاتنگی با ارتباط دارد». بنابراین، دعوی مشروعیت باید با پیش‌فرض‌های گفتگوی عقلانی هماهنگ باشد، «تا دلایل خوب و درستی در تأیید ادعای

یک نظم سیاسی مبتنی بر اینکه نظم صحیح و عادلانه است»، (همان: ۷۵) پذیرفتنی گردد. از این دیدگاه، بحران وفاق زمانی شکل می‌گیرد که شیوه‌های موجه‌سازی دلایل غلط چنان تعمیم یابد که پیش‌فرض‌های گفتگوی عقلانی قادر به طرد آن نباشد. فقدان آموزش استاندارد و با کیفیت، گسست اجتماعی - فرهنگی، منافع متفاوت افراد و گروه‌ها، زمینه‌های شکل‌گیری بحران وفاق اجتماعی را شکل می‌دهند.

سرمایه اجتماعی مقوله‌ای رابطه‌ای، شامل هنجارها، شبکه‌های اجتماعی و روابط بین بزرگسالان و کودکان است که بر فرآیند رشد کودکان و اجتماعی شدن آنان اثر می‌گذارد. از دید بوردیو، مجموعه‌ای از «منابع مادی یا معنوی است که «به یک فرد یا گروه اجازه می‌دهد تا شبکه پایداری از روابط کم و بیش نهادینه شده آشنایی و شناخت متقابل را در اختیار داشته باشد» (بوردیو و وکوانت ۱۹۹۲: ۱۱۹، نقل در: فیلد، ۱۳۸۶: ۳۱). ایجاد سرمایه اجتماعی در معنای عمیق‌تر، علاوه بر ارتباط، مستلزم درونی کردن ارزش‌های مشترک گروه یا جامعه است. هرچه قلمرو نفوذ و اعتبار سرمایه اجتماعی فراتر از سطح گروهی باشد، اهمیت آن در حفظ انسجام اجتماعی بیشتر است. در مقابل، تبدیل سرمایه اجتماعی به فرصتی برای بهره‌برداری شخصی از منابع (رویکرد انتخاب عقلانی) در جامعه‌ای که نظام اجتماعی آن بر وجوه اشتراک حداکثری ارزش‌ها، هنجارها و الگوهای درونی شده متکی است، کارکرد انسجام‌زدایانه دارد. سرمایه اجتماعی در شرایطی به وضعیت بحرانی می‌رسد که در نتیجه انسداد ارتباطی (برای نمونه تبدیل اجتماعات محلی به جامعه بزرگ شهری، یا تغییر ناگهانی مناسبات گروه‌ها از شیوه‌های سنتی به مدرن به واسطه مهاجرت یا کوچ اضطراری)، کاهش یابد و یا آنکه به دلیل برخی فرآیندها مانند ناآرامی‌ها یا تغییرات ساختاری، عملکرد خاص‌گرایانه - فردی یا گروهی - داشته باشد. آنگاه جامعه از پاسخگویی به نیازهایی که سرمایه اجتماعی قادر به آن است، محروم خواهد شد.

۳-۲- بحران‌های فعال: با همان تأکید و دقتی که می‌توان از بحران‌های اعتماد، وفاق و سرمایه اجتماعی سخن گفت، نمی‌توان دیگر وضعیت‌های آسیب‌زا و تهدیدکننده اجتماعی را بحران نامید و از نقد این‌گونه نامگذاری در امان ماند. هم‌چنان‌که پیش‌تر برای تمایزگذاری میان تغییرات و بحران یادآوری گردید، این نامگذاری از تمایلی گسترده برمی‌خیزد که در صدد تأکید بیشتر بر برخی تهدیدها و ایجاد حساسیت و هشیاری نسبت به اتخاذ رویکردهای پیشگیرانه و مقابله‌جویانه در برابر آن است. با این مقدمه، منظور از بحران‌های فعال، آن‌دسته از تغییرات و آسیب‌هایی است که از متن تحولات اجتماعی (نوسازی اقتصادی - اجتماعی) در سطح نظام اجتماعی پدید آمده است و در تقابل با فرهنگ غالب عمل می‌کند.

مهم‌ترین بحران‌های فعال در حوزه نظام اجتماعی به تفکیک در زیر آمده است. این بحران‌ها بر اساس تحقیقات آشکار برخی نهادها، مراکز مطالعاتی و دیدگاه‌ها و تحقیقات برخی صاحب‌نظران مسائل اجتماعی، به روش کتابخانه‌ای گردآوری و سپس بر اساس حوزه‌های اصلی و زیرشاخه‌های حوزه‌ها دسته‌بندی شده است.

در حوزه سیاسی مهم‌ترین چالش فعال برای یک کشور، مسئله فساد سیستمی است. فساد تا جایی سیستمی است که سود و منافع دریافتی، نه شخصی که سیاسی و نظام‌مند باشد و رابطه بین خدمات و سود، به سمت آسیب‌رساندن به نظام قانون‌گذاری یا فرآیند دموکراسی گرایش داشته باشد (هیوود، ۱۳۸۱: ۶۱). به طور کلی، منظور از فساد ساختاری یا سیستمی، وضعیتی است که در آن نظارت کافی بر قوانین، مناسبات، شبکه‌ها و عوامل فسادبرانگیز اعمال نمی‌شود. در حالی که مبارزه با فرهنگ فساد در قوانین کشور پیش‌بینی شده، عملاً در برخی از سطوح که به طور گسترده در میان افکار عمومی نیز بازتاب یافته، در اموری مثل توزیع فرصت‌های شغلی، اعتباری، پاداش‌ها (نجومی!) و ... به طور سیستماتیک خطایی دیده نمی‌شود و تنها پس از افشاگری رقبا حساسیت دستگاه‌های نظارتی برانگیخته می‌شود.

مسئله احساس ناکارآمدی نهادها، یکی دیگر از چالش‌های فعال کشور است. ناکارآمدی اغلب در مواجهه با یک وضعیت آسیب‌پذیر احساس می‌شود. گاه شیوه مواجهه مسئولان با یک بحران، می‌تواند احساس ناکارآمدی را تشدید کند. برای نمونه فاجعه پلاسکو در تهران، نه تنها مدیریت شهری را به چالش گرفت، بلکه کارآمدی مسئولان را در بعد پیش‌بینی، جلوگیری از فاجعه و کنترل سریع اوضاع پس از فروریختن ساختمان، یعنی تمام آنچه در مدیریت بحران مورد توجه است، دست کم نزد بخشی از افکار عمومی با ابهام روبرو کرد. بنابراین، هرچند ریزش ساختمان پلاسکو، یک بحران نوپدید نبود، اما شیوه برخورد با آن و غفلت از ابعاد و پیامدهای اجتماعی آن، به ویژه نقش رسانه‌ها در شکل‌دهی به افکار عمومی و قضاوت آنان نسبت به نظام سیاسی، فاجعه پلاسکو را به یک بحران با مختصات نوپدید تبدیل کرد.

در حوزه اجتماع و زندگی روزمره، شکاف طبقاتی و بحران نسلی و تمایزجویی هنجاری وضعیت فعالی دارند. شکاف طبقاتی از توزیع فرصت‌ها بر حسب روابط فراقانونی، مناسبات نابه‌هنجار ناشی می‌شود. فعال بودن گسست میان ساختار نسلی به معنای آن است که نسل جدید تقاضاها و مطالبات متفاوتی با نسل قبلی دارد، که پاسخگویی به آن فراتر از توانایی، هنجارها و عادات اجتماعی و نهادها و ساختارها است. این در حالی است که میل به نادیده

گرفتن هنجارها و قواعد به ویژه در ارتباطات و هنجارزدایی از کنش‌های ارتباطی زمینه روابط آنومیکی است که امروز منشأ حیرانی بسیاری گردیده است.

در زیرشاخه خانواده از حوزه اجتماعی نیز، کاهش نرخ ازدواج و افزایش نرخ طلاق، تحت تأثیر وضعیت اقتصادی و بیکاری، به تغییر الگوی خانواده در خصوص فرزندآوری و ترویج الگوی تک‌فرزندی یا فرزند کمتر انجامیده است.

۳-۳- بحران‌های خاموش: منظور از بحران‌های خاموش، مجموعه آسیب‌هایی است که در حوزه‌های مختلف، نزد برخی گروه‌های اجتماعی شکل گرفته، اما میزان شیوع و گستردگی آن به اندازه‌ای نیست که در افکار عمومی تهدیدی مؤثر و وضعیت خطرناک شناخته شود. این آسیب‌ها از آنجا که هنوز حساسیت افکار عمومی را به طور گسترده برنیاکنیخته و درگیر مقابله با خود نکرده است، خاموش نامیده می‌شوند. در مقابل، قرار گرفتن آنها در ردیف بحران، از آن رو است که به دلیل قابلیت شیوع و تأثیرگذاری بر هنجارهای اجتماعی نمی‌توانند از منظر توجه مدیریت بحران دور نگاه داشته شوند.

در حوزه سیاسی، مسئله وفاداری در برخی کنش‌ها مانند مشارکت در انتخابات بازتاب ندارد و جامعه از این نظر احساس خطر نمی‌کند، اما، فقدان آن را در حملات از روال‌ها و نظم سیاسی، هنجارها و سیاست‌ها به گونه‌ای که در محیط رسانه‌های مجازی بازتاب می‌یابد می‌توان دید. همچنین، تبدیل شدن برخی از امور، رویه‌ها و رویکردهای اجتماعی و فرهنگی به مسئله سیاسی نشانه آن است که گروه‌ها و بخشی از جامعه در برابر ساختارهای سیاسی رویکردی انتقادی و گریزان دارند. رشد گرایش به آزادی‌خواهی و واکنش در برابر ناامنی، احساس یا القای تبعیض جنسیتی در قوانین و ساختارها و نیز مشکلات آموزش عالی که خود با انواع ناهنجاری‌ها در عرصه‌های گوناگون همراه است از دیگر وضعیت‌هایی است که می‌تواند حوزه سیاسی را با بحران روبرو کنند.

سه مشکل آموزش عالی که آن را به یک بحران خاموش در این حوزه تبدیل کرده است، عبارت است از: کالایی شدن علم که از یک سو، به گسترش مبادله مبتنی بر سود - خدمات در مؤسسات آموزش عالی انجامیده و از سوی دیگر، با رواج خدمات زیرزمینی در برابر سود یا دستمزد، عملاً نظام آموزش عالی را از معنا و کارکردهای اصلی خود دور ساخته است؛ دومین مشکل، به محاق رفتن عدالت آموزشی است، احساس اینکه خدمات آموزشی به یکسان و بر اساس موازین شایسته‌سالاری در دسترس داوطلبان قرار نمی‌گیرد و گروهی با برخوردار از موقعیت‌های ویژه، بدون برخوردار از شایستگی آکادمیک، دسترسی بیشتری

بدان دارند؛ سوم، برملا شدن مشکلات ساختاری نظام آموزش عالی نزد افکار عمومی است که بعضاً موجب سلب اعتماد به نهاد دانشگاه و متولیان آن گردیده است.

در حوزه نظام اداری و خدمات شهری، وضعیت محیط زیست در صدر توجه افکار عمومی است. ارتباط این مسئله با موضوعاتی چون تخریب محیط زیست، ریزگردها، آلودگی هوا در کلان‌شهرها، پیچیدگی گره حمل و نقل و ترافیک، منشأهای چندگانه آلودگی در محیط‌های شهری (کیفیت نامناسب سوخت، تکنولوژی فرسوده مصرف‌کننده سوخت و...)، به همراه ضعف مدیریت در حل مشکلات فاضلاب شهری، زباله‌ها و بازیافت، آسیب‌های زیست‌محیطی را با کارآمدی پیوند می‌زند. قابلیت سرایت این مشکلات از شهرهای بزرگ به شهرهای میانی، نکته دیگری است که چنانچه در سطح افکار عمومی بازتاب یابد، پذیرش همگانی نظام سیاسی و سیاست‌های اجرایی را با چالش روبرو می‌کند.

در عرصه اعتقادی و دین‌داری، علی‌رغم گسترده‌گی دامنه نفوذ دین و مناسک دینی در جامعه، دست کم سه چالش قابل توجه دیده می‌شود: نخست تغییر الگوی دین‌داری سنتی در میان بخشی از نوجوانان و جوانان است. این گروه‌ها تحت تأثیر ارزش‌ها و هنجارهای متأثر از فرهنگ سکولار، سبک زندگی مدرن و ... تمایل بدان دارد که تفسیر شخصی خود از دین را جایگزین رویکردها و تفسیر تعبدی معطوف به نگرش مراجع رسمی کنند. فرقه‌گرایی، با رویکرد به جایگزین ساختن مناسک فرهنگ‌های دیگر و هنجارهای سبک زندگی با دین، به شرط رواج در جامعه، عامل تهدیدکننده‌ای برای حیات دینی در آینده است. انواع عرفان‌های نوپدید متأثر از ادیان و مذاهب غیرتوحیدی، به همراه الگوهای شبه معنویت‌گرایانه نیز در صورت گسترش علاوه بر آنکه به تحریف ارکان، چارچوب‌های اعتقادی و تفسیری دین می‌پردازند، ممکن است بتوانند جایگزین سلوک دینی برخی افراد و گروه‌های اجتماعی شوند و عناصری از همین شیوه دین‌داری مبنای تمایز هویت اجتماعی آنان شود.

مهم‌ترین بحران خاموش در حوزه اجتماعی و زندگی روزمره، تمایل به گسست از چارچوب‌های اخلاقی مبتنی بر الگوها، باورها و هنجارهای دینی — سنتی و اقبال به اخلاق مبتنی بر تطابق یا سازگاری با محیط، حسی و هنجارهای مبتنی بر اخلاق سکولار است. رشد فردیت یا خودگرایی، کاهش مشارکت اجتماعی، تغییر الگوی مرجعیت اجتماعی، گریز از هنجارهای رسمی، دگرگونی در اولویت‌ابرازی و تظاهراتی عناصر هویتی و نیز چالش زنان از نظر توزیع فرصت‌ها، نحوه درک از منزلت و مشارکت اجتماعی از جمله دیگر تهدیدهای خاموش پیش رو است.

هم‌چنین، زیرشاخه سبک زندگی از حوزه اجتماعی با چالش‌هایی چون رشد تجمل‌گرایی و مصرف مصرفانه، رفاه‌طلبی، تغییر الگوی اوقات فراغت مواجه است که خود مقدمه تغییرات پدیده‌ای خواهد بود و جامعه، روابط اجتماعی، ساخت هنجاری و ارتباطی را با دگرگونی‌های متفاوتی روبرو می‌سازد. دو بحران خاموش در ساختار خانواده عبارت است از بروز تدریجی تغییر در الگوی ازدواج و رواج ازدواج سفید و تجردگزینی است که می‌تواند نه تنها کنش‌ها بلکه ساختار خانواده را با تکان‌ها، تغییرات و دگرگونی‌های گوناگونی مواجه سازد.

چالش دیگر در حوزه اجتماعی، مسئله جمعیت است که با بحران‌های کاهش نسبی یا عدم رشدی متناسب با انتظار و برنامه‌ریزی رسمی نظام سیاسی روبرو است، چشم‌انداز پیر شدن آینده جمعیت فعال، کیفی و متخصص کشور نیز، ضمن آنکه از تحرک و کارآمدی آنان در سال‌های آتی می‌کاهد، مسئله انتقال تجارب نسل کنونی به نسل‌های آینده را با دشواری روبرو می‌کند (اخیراً سازمان ملل اعلام کرده است که ایران یکی از ۱۰ کشور پرجمعیت دنیاست که با مشکل کاهش فزاینده نرخ مولید و جایگزینی جمعیت مواجه شده است).

۴- فرآیند تأثیرگذاری

در بخش‌های قبلی این نوشته، بارها به پیامد شکل‌گیری و گسترش بحران‌های نوپدید و تأثیر آن بر ساخت ارزش‌ها، هنجارها و الگوهای غالب نظام اجتماعی اشاره شده است. گی روشه در تحلیل اجتماعی تغییرات، بر شناخت عنصر هدف یا پیامدها، فرآیندها، آهنگ (بطئی / سریع)، عوامل تقویت‌کننده، کارگزاران یا پذیرندگان و پیش‌بینی‌پذیر بودن یا نبودن بحران اشاره می‌کند (روش، ۱۳۸۴: ۳۷). برخی از این عناصر را می‌توان برای تحلیل فرآیند تأثیرگذاری و شناخت پیامدهای بحران‌های نوپدید به کار گرفت.

نفوذ ارزش‌ها و هنجارهای بدیل و ترویج آن در جامعه هدف، بخشی از فرآیند تأثیرگذاری بحران‌های نوپدید است. عوامل تقویت‌کننده یا شتاب‌دهنده بحران، نقش مفصل‌هایی را ایفا می‌کنند که هنجارهای تازه را در میان گروه‌های اجتماعی جا می‌لندازد. در این راستا، اولین عامل رسانه است. رسانه‌ها بیرون از کنترل نهادهای رسمی، به ویژه در فضای مجازی، به شیوه ارتباطی ارزش‌ها و الگوهای نوپدید را با نیازهای تازه همراه می‌سازند و از طریق شگردهای زیبایی‌شناختی، منزلت‌افزایی و کارآمدنمایی؛ افراد و گروه‌های مردد و سرگردان را به آن الگوها متمایل می‌گردانند.

اما همین وسیله با تغییر کارکردی و سازگاری آن با نیازهای نسل امروز (افزایش تحرک در فضای محدود) در دسترس همگان است و استفاده از آن فاقد هرگونه منعی است. در

حالی که هیچ مانعی برای ترویج کارکردهای پیشین آن در محیط‌های محدود قابل تصور نیست.

دومین عامل تقویت‌کننده بحران‌های نوپدید، گروه‌های مرجع یا میانجی و رواج‌دهنده است. اعضای این گروه به لحاظ کسب مهارت، برخورداری از ارتباطات، یا جایگاه منزلتی، نقش لولا و مفصل‌های انتقال الگوهای بدیل به میان حاملان اصلی را ایفا می‌کنند. تفاوت این گروه با فعالان رسانه‌ای در آن است که گروه اخیر با حاملان و پذیرندگان ارزش‌ها و الگوهای بدیل، ارتباط نزدیک‌تر و چهره به چهره‌ای دارند. سومین عامل تقویت‌کننده بحران‌های نوپدید را نباید در حاملان و کارگزاران آن جستجو کرد. این گروه نقش مصرف‌کنندگان الگوهای بدیل را دارند و در پایین‌ترین سطح، ارزش‌ها و هنجارهای بدیل را مدام بازتولید می‌کنند. اولویت این گروه در بازتولید و ترویج ارزش‌های جدید، مبتنی بر ابراز وجود و کیفیت زندگی است. ارزش‌های بدیل در تقابل با سنت، ممکن است کیفیت مادی گرایانه داشته باشند، اما، روند کنونی جایگزینی ارزش‌ها، دگرگونی از «اهداف مادی گرایانه» به «اهداف فرامادی گرایانه» است (اینگلهارت و ولزل، ۱۳۸۹: ۱۴۱).

چهارمین ویژگی تأثیرگذار در بحران‌های نوپدید، سرعت تدریجی و آرام شکل‌گیری و رشد آن است. آهنگ کند گسترش این بحران‌ها سبب می‌شود که به آسانی شناخته نشوند و در سیل توجه افکار عمومی و ناظران قرار نگیرند، آثار و پیامدهای آن به سرعت مشخص نشود و حساسیتی برنیا نگیرد و بالاخره مقابله با آن به سرعت قابل انجام نباشد. در واقع، این بحران‌ها اغلب زمانی حساسیت و توجه افکار عمومی و ناظران اجتماعی را جلب می‌کنند که مقابله با آن، از راه‌های پیشگیرانه با فوریت کوتاه‌مدت امکان‌پذیر نیست و به فرهنگ‌سازی در دوره‌های زمانی میان‌مدت نیازمند است.

۵- الزامات و الگوهای پیشگیری و مدیریت

اگرچه موضوع مدیریت و رویکردهای مقابله با بحران‌های نوپدید، مستلزم بحث مستقلی است؛ طرح محورهای اصلی آن در ادامه مباحث مرتبط با بحران‌های نوپدید و زمینه‌های شکل‌گیری و تأثیرگذاری آن، مکمل بحث حاضر است. مدیریت بحران، شاخه‌ای از مدیریت راهبردی است که با اقدامات و برنامه‌ریزی‌های اساسی و کلان در وضعیت فوق‌العاده اداره جامعه سر و کار دارد. فرض بر آن است که بحران، وضعیت جامعه را از روال عادی و طبیعی خارج می‌سازد، در چنین وضعیتی، نقش مدیریت بحران، برگرداندن امور و سیر وقایع به روال قابل کنترل و هنجاری است.

سه کارکرد یا مرحله اصلی مدیریت بحران، پیش‌بینی، برنامه‌ریزی و مهار است. منظور از پیش‌بینی، صرفاً زمان‌سنجی و مکان‌یابی وقوع بحران نیست، این مسئله درباره بحران‌های طبیعی، مانند زلزله، سونامی و ... اهمیت زیادی دارد، اما در بحران‌های نوپدید که نشانگرهایی از جنس روابط، باورها، نگرش‌ها و کنش‌ها ایفای نقش می‌کنند، پیش‌بینی معطوف به شناخت روندها و فرآیندهای دگرگونی در مناطق مرزی اجتماعی است، برای نمونه، جابجایی نسلی همواره یک منطقه مرزی و گسست محسوب می‌شود، یا گروه‌های اجتماعی حاشیه‌ای ساکن در حاشیه شهرهای بزرگ، یا مناطق حاشیه‌نشین کشور، نشانه‌های دگرگونی (گسست‌های قومی) را بهتر آشکار می‌کنند، یا گروه‌های رفاه‌طلب اجتماعی، یک منطقه مرزی را تشکیل می‌دهند که تحولات راه‌یافته در سبک زندگی آنان، پیش‌بینی روند دگرگونی‌های رو به گسترش اجتماعی را در حوزه فرهنگ و ارزش‌ها ممکن می‌گرداند.

اهمیت شناخت مناطق مرزی یا مناطق گسست از آن‌رو است که تحولات اجتماعی، به ویژه تحولاتی که تابعی از رویکردهای جهانی‌اند و در عصر گسترش ارتباطات به سرعت از یک نقطه به نقاط دیگر منتقل می‌شوند، نخست در این مناطق ظاهر می‌شوند. به طور کلی، نشانگرهای ظهور بحران‌های نوپدید را می‌توان در وانمودها، تمایلات، انتظارات، مطالبات و کنش‌ها جستجو نمود. برای نمونه رواج زبان مخفی در میان جوانان، مجموعه‌ای از هنجارها (ناهنجاری‌ها)، نگرش‌ها و شیوه‌های رفتاری مرتبط با آنان را نشان می‌دهد. تمایلات اعم از رجحان‌ها و سلیقه‌هایی که در پیروی از مد، سبک زندگی، گرایش‌های اوقات فراغت، کالاها و خدمات پرترفدار دیده می‌شود، سنجه مهمی است برای شناخت و اندازه‌گیری میزان انحراف از هنجارهای رایج جامعه. بدیهی است پیش‌بینی نشانگرهای بحران‌های نوپدید از روی مقوله‌های یادشده، نیازمند آماده‌سازی نهادمند و ستادی کارگروه ویژه‌ای است که قابلیت تفسیر درست رویکردها و رویدادهای پیش‌رو را داشته باشد. وگرنه درک نادرست پدیده‌ها و به ناروا احساس خطر کردن و در مقام مقابله با آن برآمدن، خودبه‌خود زمینه‌های آسیب‌پذیری و بحران را فراهم می‌سازد.

مناطق مرزی همواره با مناطق آسیب‌پذیر یکی نیست. غلبه این تصور که مناطق مرزی، لزوماً همان مناطق آسیب‌پذیرند، چنانچه با نگرشی از نوع نگاه امنیتی — انتظامی عجین شود، به طرد گروه‌های آسیب‌پذیر از جامعه و واگرایی آنان از فرهنگ رسمی می‌انجامد. تصویری که درباره جامعه معتادان رواج داشت و به طرد آنان از محیط‌های خانواده، کار و جامعه شدت بخشید، اما آگاهی از عواقب چنین رویکردی سبب شد که رویکردهای نوینی برای جذب آنان به جامعه در دستور کار قرار گیرد.

هم‌چنین، رسلنه‌ها به‌ویژه آن‌دسته از رسلنه‌هایی که بیرون از قلمرو هنجاری جامعه فعال‌اند، با انعکاس نگرش‌های متفاوت و متکثر افراد جامعه، به شناخت روند تغییرات و زمینه‌های احتمالی شکل‌گیری بحران و در صورت هدایت صحیح، مهار آن کمک می‌کنند. با این‌همه، پیش‌بینی همواره به منزله شناخت نخستین نشانگرهای تغییر نیست، بلکه گاه، شامل شناسایی زمینه‌های فرضی تغییر است. این کار نه از روی پیمایش، بلکه به شیوه‌ای قیاسی - انطباقی تشخیص داده می‌شود.

پیش‌بینی، لازمه پیشگیری و برنامه‌ریزی جهت مقابله با بحران‌های نوپدید و مهار پیامدهای آن است. برنامه‌ریزی مرحله میانی بین پیش‌بینی و مهار بحران است. در واقع، پیشگیری و مهار مستلزم دو شیوه برنامه‌ریزی است. وجه مشترک برنامه‌ریزی در هر دو شیوه، خصلت چندوجهی آن است. بدین معنا که در برنامه‌ریزی دستگاه‌های اجرایی، فرهنگی، نهادهای مدنی و ... یعنی کلیت نظام اجتماعی در نظر گرفته می‌شود. چالش اصلی برنامه‌ریزی، چگونگی بکارگیری ظرفیت‌ها و امکانات مطابق مدل‌ها و الگوهای تجربه‌شده برای نیل به هدف، یعنی انسجام اجتماعی است. برای نمونه برنامه‌ریزی برای پیشگیری از گرایش جوانان به انواع موسیقی غیررسمی یا زیرزمینی، مستلزم در نظر گرفتن نیازهای فراغتی جوانان، آموزش رسمی، فعالیت‌های رسانه‌ای، جابجایی اولویت‌ها در سیاست‌گذاری فرهنگی، شرایط اقتصادی و تولید کالاها و خدمات آموزشی - فرهنگی، بسیج گروه‌های میانجی و مرجع اجتماعی، جلب هوشمندی، حساسیت نظام آموزشی، ایجاد هماهنگی و پیوند کارکردی میان آنهاست.

موفقیت برنامه‌ریزی برای مهار بحران‌های نوپدید، تا اندازه زیادی بستگی به این دارد که وضعیت به‌هنجار و مطلوب از یک‌سو و وضعیت آسیب‌شناختی چگونه تعریف می‌شود و زمینه اجتماعی نیل به وضعیت مطلوب تا چه اندازه است. به عبارت دیگر، آیا جامعه متمایل به چنان وضعیتی هست و امکانات خود را در جهت آن به کار می‌لاندازد یا خیر. هرچه وضعیت به‌هنجار با الگوهای رایج در متن جامعه بیشتر سازگار باشد، احتمال نیل به اهداف برنامه نیز بیشتر است.

سومین کارکرد مدیریت بحران، کنترل آسیب‌ها و مهار آن است. مراحل اصلی کنترل بحران عبارت است از:

- ۱- شناخت روند کلی تغییرات و عوامل تقویت‌کننده آن،
- ۲- تأکید بر عناصر دگرگونی به عنوان یک پدیده اجتماعی نوظهور، قابل شناسایی و کنترل، از طریق بیان ویژگی‌ها، سرعت گسترش و پیامدهای آن،

- ۳- برقراری زمینه‌های ارتباطی با گروه‌های آسیب‌پذیر یا حاملان عناصر و نشانگرهای بحران، با هدف جذب آنان در جامعه از طریق فرآیندهای ارتباطی، همکاری‌های متقابل و ... (بسته به نوع آسیب‌ها و گروه‌های هدف، روش‌های جذب نیز متفاوت است).
- ۴- برانگیختن انگیزه افکار عمومی برای شناخت آسیب‌ها و پیامدهای بحران‌های نوپدید بر نظام اجتماعی،
- ۵- سازمان‌دهی ظرفیت‌ها و امکانات عمومی در مقابله با زمینه‌ها، اثرات و پیامدهای بحران،
- ۶- بازسازی و بهینه‌سازی الگوهای رایج و مطلوب به منظور جلوگیری از رواج الگوهای بدیل و تهدیدهای ناشی از آنها،
- ۷- بهبود کارکرد نهادها و ساختارهای مقوم نظم اجتماعی و افزایش کارآمدی آنها،
- ۸- ...

به طور کلی، هدف اصلی مدیریت بحران، تقویت انسجام اجتماعی است. از این‌رو، الگوی مؤثر در مدیریت بحران را باید در شیوه‌های بازیابی اعتماد، سرمایه اجتماعی، توسعه درون‌زا و همه‌جانبه و روش‌های تعمیق پیوند درونی خرده‌فرهنگ‌ها با فرهنگ غالب جستجو کرد.

نتیجه‌گیری

بحران‌های نوپدید در مناطق گسل انسجام اجتماعی به وجود می‌آیند. شکاف‌های نسلی، تفاوت‌های طبقه، تمایزات اجتماعی فرآیند تغییرات را تبیین می‌کند؛ گسترش ارتباطات و تماس‌های بین‌فرهنگی، مرزبندی نظام‌های اجتماعی را از قلمروهای سرزمینی فراتر برده است؛ نظام‌های انتزاعی مانند شبکه‌های اجتماعی، روابط و مناسبات آمیخته و چندفرهنگی را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد. بنابراین، جامعه با تغییراتی به مراتب پیچیده‌تر از گذشته روبرو شده است و در معرض خطراتی به مراتب اثرگذارتر قرار گرفته است.

بحران‌های نوپدید، که از تغییر و دگرگونی در روابط و مناسبات انسانی برمی‌خیزند، به آسانی قابل تشخیص نیستند و با تضعیف مشروعیت نظام اجتماعی، تداوم آن را به چالش کشیده، الگوهای بدیلی را در برابر آن خلق می‌کنند.

آثار و پیامدهای بحران‌های نوپدید علی‌رغم تنوع و گستردگی، در سه سطح متوجه هر نظام سیاسی است. در سطح نخست، کارآمدی نظام سیاسی در مدیریت اجتماعی را به چالش می‌کشد و تضعیف می‌کند، از این نظر، می‌توان به پیامدهای اجتماعی فاجعه پلاسکو، سانحه قطار در محور سمنان — مشهد، یا انفجار در برخی معادن اشاره کرد؛ در دومین سطح،

دگرگونی ارزش‌ها، هنجارها، برخی از نقش‌ها و کارکردهای نظام را تغییر می‌دهد، یا به تغییر در سطح رویکردها و شیوه‌های اعمال نظم راه می‌برد؛ در سومین سطح، کلیت نظام دگرگون می‌شود.

بحران‌های نوپدید برحسب نحوه تأثیرگذاری بر نظم اجتماعی و پیامدهای آن، در سه دسته جای می‌گیرند: بحران‌های تعمیم‌پذیر، مانند کاهش اعتماد یا سرمایه اجتماعی؛ بحران‌های فعال و بحران‌های خاموش. این بحران‌ها در حوزه اجتماعی (روابط و مناسبات شکل‌دهنده به رفتار کنشگران) ظاهر می‌شود ولی آثار و پیامدهای آن متوجه حوزه سیاسی است.

انسجام اجتماعی یک مقوله روش‌شناسی در شناخت بحران‌های نوپدید و مقابله با پیامدهای آن است. بحران‌های نوپدید نه تنها بر زمینه تضعیف پیوندهای اجتماعی پدید می‌آیند بلکه همبستگی اجتماعی را نیز به شدت تضعیف می‌کنند. زمینه‌های شکل‌گیری بحران‌های نوپدید به فرآیند جهانی نوسازی و توسعه اقتصادی — اجتماعی برمی‌گردد که در سده گذشته دنبال شده است. در نتیجه این فرآیند که با گسترش شهرنشینی، تنوع نقش‌ها و جایگاه‌ها و دگرگونی روابط و مناسبات اجتماعی همراه بوده است، نظم اجتماعی مبتنی بر پیوندهای درون‌گروهی صمیمانه، هنجارهای سنتی ناظر بر منافع گروهی و جمعی تضعیف گردیده و به جای آن پیوندهای مبتنی بر فردگرایی و استقلال عمل انسانی را تقویت کرده است که شالوده نظم اجتماعی تازه و دگرگونه‌اند. بر زمینه همین جابجایی الگوهای نظم اجتماعی، بحران‌های نوپدید در جامعه ایران از نیروی تهدیدکنندگی فزاینده‌ای برخوردار شده است. بنابراین، در شرایطی می‌توان از الگوی موفق مدیریت بحران یاد کرد که نظم اجتماعی از یک سو در تعامل با نظام جهانی (تکثر فرهنگی، تنوع ارزش‌ها و الگوهای کنش) و از سوی دیگر در تعامل با پاره‌نظام‌ها (خرده‌فرهنگ‌ها و فرهنگ‌های آمیخته یا التقاطی)، ضمن انطباق و سازگاری با تغییرات، بتواند هویت واحد و کارکردهای اصلی خود را حفظ کند و تداوم بخشد.

منابع

- اینگلهارت، رونالد و کریستین، ولزل (۱۳۸۹)، *نوسازی، تغییر فرهنگی و دموکراسی*، ترجمه یعقوب احمدی، تهران: انتشارات کویر.
- آوٹ‌ویت، ویلیام (۱۳۸۶)، *هابرماس: معرفی انتقادی*، ترجمه لیلا جوافشانی و حسن چاوشیان، تهران: اختران.

- بوزان، باری (۱۳۷۸)، *مردم، دولت‌ها و هراس*، ترجمه پژوهش‌شکده مطالعات راهبردی، تهران: انتشارات پژوهش‌شکده مطالعات راهبردی.
- پیوزی، مایکل (۱۳۷۹)، *یورگن هابرماس*، ترجمه احمد تدین، تهران: نشر هرمس.
- روشه، گی (۱۳۸۴)، *تغییرات اجتماعی*، ترجمه منصور وثوقی، تهران: نشر نی، چاپ هفدهم.
- زتومکا، پیوتر (۱۳۸۶)، *اعتماد، نظریه جامعه‌شناختی*، ترجمه غلامرضا غفاری. تهران: نشر و پژوهش شیرازه.
- سن، آمارتیا (۱۳۸۸)، *هویت و خشونت: توهم تقدیر*، ترجمه فریدون مجلسی، تهران: انتشارات آشتیان.
- غفاری، غلامرضا و عادل، ابراهیمی لویه (۱۳۸۹)، *جامعه‌شناسی تغییرات اجتماعی*، تهران: نشر آگرا، لویه، چاپ هفتم.
- فیلد، جان (۱۳۸۶)، *سرمایه اجتماعی*، ترجمه غلامرضا غفاری و حسین رضائی، تهران: انتشارات کویر.
- کاظمی، علی‌اصغر (۱۳۶۶)، *مدیریت بحران‌های بین‌المللی*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۸۲)، *تجدد و تشخیص: جامعه و هویت شخصی در عصر جدید*، ترجمه ناصر موفقیان، تهران: نشر نی، چاپ دوم.
- لاور، رابرت اچ (۱۳۷۳)، *دیدگاه‌هایی درباره دگرگونی اجتماعی*، ترجمه کاووس سیدامامی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- مور، ویلبرت ای (۱۳۸۱)، *تغییر اجتماعی*، ترجمه پرویز صالحی، تهران: سمت.
- نوذری، حسینعلی (۱۳۸۴)، *بحران‌ها و تهلیدهای اجتماعی: تحلیلی پارادایمی در خصوص رویکردها، برداشت‌ها و نظریه‌های جدید پیرامون مفهوم بحران*، فصلنامه علمی - پژوهشی رفاه اجتماعی، سال چهارم، شماره ۱۶، صص: ۷۳-۴۳.
- نوذری، حسینعلی (۱۳۸۶)، *پازخوانی هابرماس*، تهران: نشر چشمه، چاپ دوم.
- هاو، ال. ای (۱۳۸۷)، *یورگن هابرماس*، ترجمه جمال محمدی، تهران: گام نو.
- هیوود، پل (۱۳۸۱)، *فساد سیاسی*، ترجمه محمد طاهری و میرقاسم بنی‌هاشمی، تهران: پژوهش‌شکده مطالعات راهبردی.